

گذری بر اثر "هورخش"

از قلم: اسحاق مقبل

۱۴ ثور ۱۴۰۲، کابل-افغانستان

"**اشک گرم و آه سرد**" رُمانی است که توسط یکی از جوانان مستعد سرزمین لعل و لاجورد، احسان هورخش، به زیور چاپ مزین گردیده. چند روز قبل، خبر چاپ این اثر را از صفحه‌ی فیسبوک‌اش خواندم؛ درست بعد از خواندن آن پُست، "اشک گرم و آه سرد" را در لیست کتاب‌هایی که باید بخوانم، اضافه کردم. مشترکاتی نظیر تعلقات عقیدتی و جغرافیایی از یکسو، نام جذاب کتاب از سوی دیگر و مهم‌تر از همه خلاقیت کم‌نظیر یک هم‌دیار و یک جوان محصل، دلیل گذر بر این اثر است. در درازنای چهار ساعت این کتاب زیبا و هیجانی را خواندم و در حاشیه، یادداشت‌هایی گرفتم. خواستم ضمن تقدیم تبریکات قلبی و استقبال صمیمانه از این شهکار هم‌دیار توانایم، این یادداشت را تقدیم حضور او و دوستان اهل کتاب نمایم. دوستان را ضمن گذر بر موارد مسطوره‌ی آتی، فرا می‌خوانم به مطالعه‌ی روایت خلاقانه‌ی ذهن هورخش. او، شیرین‌ترین واژه‌ها را از ماورای آموذریا گردآوری و از زبان دو دل‌داده "آذر" و "ماه‌نور"، تقدیم خواننده اش می‌نماید. هورخش با ظرافت و مهارت منحصر به فرد، دست خواننده اش را می‌گیرد و تا انتهای کلام با خود می‌برد.

بی تردید، برداشت‌ها و نظریات خوانندگان، بعد از خوانش هر اثر متفاوت است و تشریک این برداشت‌ها و نظریات می‌تواند برای شخص نویسنده در ویرایش و پیرایش اثر و نیز آثار بعدی، اثرگذار باشد. من نیز، مواردی را این‌جا جسته و گریخته ارقام نمودم. مزایا و موارد قابل تأمل این اثر را پهلوی هم قرار داده و خدمت دوستان، خاصتن هورخش عزیز تقدیم می‌کنم. امید می‌برم سودمند باشند. امیدوارم، از ملاحظاتی چند که در خصوص اثرش نوشتم، آزرده نشود. نخست از همه، از زحماتش در خصوص آفرینش این اثر کم‌نظیر، ابراز تشکر می‌نمایم. آثاری از این‌دست در تشویق و ترغیب جوانان و نوجوانان هم‌نسل او به‌سوی عزیز گم‌شده‌ی دیار ما یعنی کتاب‌خوانی، و تنویر اذهان در جامعه‌ی ما، نقش براننده دارند. این شهکار او به عنوان نخستین اثر، واقعن قابل تمجید است- مرحباً!

به هر رو، می‌آیینم روی اصل موضوع: **جلد کتاب** با ترسیم صورتی که شاید چهره‌ی تخیلی همان "ماه‌نور" شخصیت دومی این رُمان باشد، با عنوان "اشک گرم و آه سرد" تزئین گردیده است. نام کتاب جذاب و در کل بازتاب دهنده و مُعرف خوب اثر مزبور است. طرح پشتی با ظرافت طراحی شده و عنوان کتاب را به خوبی تفسیر می‌کند. همچنین، عبارت "اثری از احسان حیدری هورخش" در قسمت پایانی جلد کتاب دیده می‌شود. البته، نوشتن اسم افریدگار اثر در جلد کتاب حتمی‌ست تا خواننده بدانند اثر کی را می‌خواند ولی واژه‌های "اثری از" زاید اند و نیازی به ذکر شان نیست؛ چون خواننده می‌داند این اثر از کیست، لذا تنها ذکر نام و تخلص کافی‌ست.

در قسمت **پیش‌گفتار**- نوشته شده است: "مطالبی که در این کتاب می‌خوانید، خیلی‌ها ارزشمند بوده و هر خط و هر پراگراف آن دارای محتوای عالی می‌باشد." مقدمه و پیش‌گفتار در واقع مهم‌ترین قسمت‌های کتاب اند، جایی که ذهن خواننده را تسخیر و درگیر کتاب می‌کند. نویسنده می‌بایست عوض جمله‌ی مزبور، ارزش‌مندی کتاب و این‌که محتوای کتاب چسان و چرا عالی می‌باشد را پیش چشم خواننده می‌گذاشت و هدفش را مستدل مطرح می‌کرد. خواننده از همین‌جا تصمیم می‌گیرد که به خوانش اثر ادامه بدهد یا نه. در ضمن، از خودگفتن مستقیم و بیش از حد برای نویسنده زیبا نیست. خواننده، خودش لیاقت و توانایی نویسنده را از

لابلای متن کتاب درمی‌یابد. خوب، نویسنده چسان و از کجا می‌داند که محتوای کتاب عالی است؟ این را باید خوانندگان به او بگویند. در ضمن، در خصوص نام‌گذاری کتاب بر علاوه دلایل ذکر شده، شرح بیش‌تر اگر داده می‌شد، بهتر می‌بود. بطور مثال: می‌شد از "آذر" و "ماه نور" این‌جا یادآوری می‌کرد، تا خواننده می‌دانست که قصه در مورد دو جوان دل‌باخته است. این‌کار از جانبی برای خواننده دل‌چسپ‌تر واقع می‌شود و او را تشویق می‌کند اثر را تا انتها بخواند، از طرفی هم اهمیت نوشته را برجسته‌تر می‌سازد. به جز از مورد نقل قول شده‌ی مزبور، سطور بعدی زیبا و بجا نوشته شده‌اند؛ هر چند، در اخیر همین پیش‌گفتار، یک اشتباه انشایی نیز رخ داده است- بجای واژه‌ی توصییه، واژه "توسعه" نوشته شده که بار معنایی مطلب را دچار گسست نموده است.

در باره نویسنده: در اتوبیوگرافی یا خودزندگی‌نامه، باید از بیان و تکرار واژه‌های توصیفی مثل "فرد خوش مشرب- شخصیت جذاب، دانشجوی ممتاز" و امثالهم تا حدی احتراز شود- در صورتیکه این زندگی‌نامه توسط فرد دیگری نوشته شود، در آن‌صورت اشکالی ندارد؛ اما نام فرد نویسنده در پایان باید تذکر یابد. در صورت نیاز به ذکر این اوصاف در بخش خودزندگی‌نامه، همین واژه‌ها در قالب جملات غیر مستقیم، نیر بیان شده می‌توانند.

اغلاط املائی و انشایی: اشتباه املائی و انشایی و تایپی در چاپ کتب با دو-سه بار خواندن قابل رفع نیست، نویسنده یا ویراستار باید متون تولید شده را چندین بار بخواند تا از زدودن حتی‌الامکان نقایص و اشتباهات جلوگیری شود. در کتاب "اشک گرم و آه سرد، اشتباهات املائی و انشایی قابل ملاحظه‌ی وجود ندارند، صرف چند مورد را عین خواندن کتب یاد داشت نمودم که در ذیل بدان‌ها اشاره می‌شود، این موارد با مرور چند بار کتاب، رفع شده می‌توانستند:

اشتباهات تایپی:

- ✚ سال سال- صفحه د. باید یکی از آنها حذف می‌شد.
- ✚ "...حرفان شاه به سرانجام نرسیدند" ص 4. شاید منظور حرف‌ها یا سخن‌ها باشد.
- ✚ ...چشمان شان به هم گری خورد-. ص 9. شکل درست: گره.
- ✚ بپرسده - ص. 14. شکل درست: بپرسد.
- ✚ وسایل های خود را در آن بگذارند- ص 16. وسایل خود جمع است و با افزودن "ها" جمع‌الجمع می‌شود که نادرست است.
- ✚ ... و جب به جب- ص. 17. شکل درست: و جب به و جب.
- ✚ عاجز- ص 23. شکل درست: عاجز-
- ✚ ...ماری که غمچه خورده- ص 23. شکل درست: ...ماری که خمچه خورده.
- ✚ حض و حلاوت ص 38. شکل درست: حظ و حلاوت.
- ✚ گوئی- در بیش‌تر جاها در کتاب به همین شکل نوشته شده که شکل درست آن "گویی" است.
- ✚ ی زاید در پیش‌روی برخی کلمات نوشته شده که نیاز نیست، در مواردی "ی" نسبی بدون درک استفاده‌ی آن، معنای کلمه/جمله را دیگرگون می‌سازد. مثلن جلوی - جلو، طرفی - طرف.

نظر و پیش‌نهاد:

قبل از چاپ اثر، نویسنده یا ویراستار، باید کتاب را چند بار می‌خواند تا اغلاط املائی و انشایی اندکی که مشهود است، بر طرف می‌شد.

منابع تصاویر و عبارات و واژه‌هایی که در کتاب ذکر شده اند، در پاورقی یا هم در آخر کتاب به حیث مأخذ و منابع ذکر می‌گردید.

نوشته یک‌دست نیست، در بعضی جاها نیم‌فاصله رعایت شده و در بعضی جاها، نه. در واقع، مختلطی از گسسته‌نویسی و پیوسته‌نویسی است.

به جای واژه‌های ایرانی مثل چمدان، الان و امثالهم می‌شد از واژه‌های محلی و سنتی زبان فارسی استفاده کرد که از جانبی پاس‌داری از واژگان محلی‌ست و از جانبی زیبایی داستان را دو چندان می‌سازد همان‌سان که در بیش‌تر بخش‌های این کتاب استفاده شده اند.

رُمان باید به قسمت‌ها یا فصل‌ها تقسیم می‌شد تا خواندش آسان‌تر و خوشایندتر می‌شد. اما در کل، در همین شکل هم زیبا و خواندنی‌ست.

منابع استفاده شده، برای معلومات بیش‌تر خواننده، در اخیر کتاب تذکر می‌یافت، خوب می‌بود.

آخر کلام:

رُمان با جملات ظریف، با احساس و معنادار شروع می‌شود، خواننده را از همان ابتدا درگیر خودش می‌سازد و وا می‌داردش تا به خواندن ادامه بدهد تا دریابد در مراحل بعدی چی اتفاقی می‌افتد- دستش را می‌گیرد و می‌بردش تا انتهای کلام. آغاز خوبی دارد، واقعات و سوال و جواب را از زبان دو دل‌داده ماهرانه بیان می‌کند. نقل قول‌ها را خیلی ظریفانه به کار برده و با روایات خودش پیوند داده که بر دل خواننده چنگ می‌زند.

به نظر می‌رسد که نویسنده‌ی این اثر، آثاری مانند هوشنگ ابتهاج، داستایوفسکی، حافظ، مولانا و امثالهم را خوانده و در مواردی از آثار ایشان نقل قول می‌کند. خواندن آثاری از این‌دست قلم‌اش را در آفرینش این اثر چابک‌تر و تنومندتر ساخته است. در جایی می‌نویسد: "...مانند سقراط که جلوی دروازه شهر آتن می‌نشست و به غریبه‌ها خوش آمدید میگفت. از لیلی و مجنون، وامق و عذرا و عشاقی از این‌دست حرف می‌زند. این آثار در آفرینش ژانر عاشقانه و سوژه‌های تراژیدی که در کتاب مزبور ماهرانه چیدمان شده اند، موثر اند و خواننده‌ی آن‌ها باید اثری به زیبایی "اشک گرم و آه سرد" را می‌آفرید. با این کارش، از جانبی به خواننده می‌فهماند که نوشتن این رُمان کار ساده‌ای نبوده، لاف‌ده‌ها منبع معتبر را قبل از خلق آن خوانده است، از طرفی حالت "آذر" همان شخصیت نخست رُمان‌اش را به گونه‌ای در حالت تشابه قرار می‌دهد- و بین اثر خودش و آثار بزرگان پیوند عاطفی ایجاد می‌کند، این نوآوری ماهرانه است و دل‌پسند.

اکثریت اتفاقات داخل کتاب ممکن واقعی نباشند، ضروری هم نیست که واقعی باشند، ماحصل افکار و عصاره‌ی ذهنی و تخیلات نویسنده اند؛ اما صرف نظر از تخیلی و واقعی بودن‌شان، ظریفانه نوشته شده اند

تا جایی که با احساسات خواننده بازی می‌کنند و در مواقعی خواننده را به گریه وامی‌دارند؛ کار یک نویسنده همین است. شهکار هورخش به عنوان فرد تازه‌کار در عرصه‌ی داستان-رُمان‌نویسی، واقعن قابل قدر است. نُب کلام این‌که: رُمان با جملات تراژیدی آغاز می‌شود، با رنج، اندوه و حسرت استقامت می‌باید و با تراژیدی عمیق دیگر که همانا خاموشی ابدی دو دل‌داده "ماه نور" و "آذر" است، خاتمه می‌یابد.

برای دوند کردن کتاب [اینجا](#) کلیک کنید.

با حرمت،

اسحاق مقبل